

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرض چهارم: تطابق بین ایجاب و قبول، از ناحیه شروط مذکور در عقد فرع اول: اشتراط در کلام بائع و اطلاق در کلام مشتری

در این فرض، بحث در این است که اگر بائع، ایجاب را به نحو مشروط منعقد کند، اما مشتری بدون شرط قبول کند، آیا این هم از مواردی است که تطابق بین ایجاب و قبول نیست و باید بگوییم معامله باطل است و عقد منعقد نشده است؟ بائع می گوید «بعثك على أن يكون لي الخيار ثلاثة أيام»، من این جنس را به تو می فروشم بشرط اینکه من سه روز خیار داشته باشم، مشتری می گوید «قبلت بلا شرط» ، بدون شرط من قبول می کنم.

اینجا امام (رض) در مسأله 24 تصریح فرموده که این عقد منعقد نمی شود و باطل است. محقق خوئی (ره) هم به همین تصریح می کنند. در مقابل این نظریه، برخی قائل هستند که این عقد، صحیح است و خیار هم برای مشروط له ثابت است. برای آن کسی که برای خودش شرط کرده است، خیار ثابت است.

أدله قائلین به صحّة عقد در فرع اول

از کلمات قائلین به صحت این عقد، مجموعاً دو دلیل استفاده می شود.

دلیل اول؛ این است که شرط، يك امری خارج از ماهیت عقد است و جزء رکنی عقد نیست، بلکه وقتی شرط را معنا می کنند –چنانکه در بحث شروط مکاسب ملاحظه فرمودید– «شرط؛ التزامی در التزام دیگر است»، یا «ضمن التزام دیگر است». وقتی بگوییم شرط، عنوان «التزام فی التزام» هست، بدین معناست که خود این، يك عنوان جداگانه ای دارد و جزء رکنی عقد نیست. بنابر این در اینجا می گوییم که آن بائع گفته «بعثك مشروطاً»، مشتری گفته «قبلت بلا شرط» ، بگوییم عقد واقع شده است. و اما اینکه آیا این شرط در اینجا درست است یا درست نیست، باید به آن عمل شود یا نباید عمل شود؛ در این هم دو وجه است. اما از نظر صحت عقد، ارکان عقد تمام است، شرط هم يك چیزی خارج از ماهیت عقد است، يك التزامی در ضمن يك التزام دیگر است، و بود و نبودش ارتباطی به عقد ندارد.

دلیل دوم؛ در کلمات مرحوم ایروانی (ره) آمده است (حاشیه مکاسب ایروانی، ج 2، ص 107). ایشان فرموده است که در مواردی که يك شرطی فاسد است، شما می گوید اخلاص و فساد در شرط، موجب فساد مشروط نمی شود، یعنی می گوید شرط فاسد،

مفسد عقد نیست. در جایی که يك شرط فاسد است و محل به صحت عقد نیست، اینجا هم که بايع، مشروطاً آورده است و مشتری، بلا شرط قبول می‌کند، عدم تضمن قبول للشرط؛ یعنی مشتری شرط را نگفته و قبول نکرده، این عدم تضمن قبول مشتری للشرط، بطریق اولی باید محلّ به صحت عقد نباشد. در موردی که يك شرطی فاسد است، مثلاً شرط بر خلاف سنت و قرآن است، بر خلاف مقتضای عقد است، دو میناست؛ کسانی که در آنجا می‌گویند شرط فاسد، مفسد نیست، مرحوم ایروانی(ره) می‌فرمایند در ما نحن فیه به طریق اولی باید بگویند اگر مشتری در قبولش، این شرطی را که بايع در ایجاب آورده نیاورد، این باید محلّ به صحت عقد نباشد. پس در کلمات بزرگان؛ يك بیان این است که بگویم «شرط، يك التزام در التزام دیگر است» و خارج از ماهیت عقد است. بیان دوم؛ همین اولیتی است که محقق ایروانی(ره) ذکر کرده است.

بازگشت دو دلیل به یک وجه

یمكن أن يقال؛ که اصلاً منشأ این وجه دوم، وجه اول است. یعنی دلیل کسانی که می‌گویند شرط فاسد، مفسد نیست، این است که شرط، يك التزام مستقلى است، منتها در ضمن يك التزام دیگر آمده است و شرط، در ماهیت عقد دخالت ندارد. یعنی و لو اگر کلمات علماء ملاحظه شود، بحسب تعابیر، ابتدائاً انسان می‌تواند دو وجه مطرح کند، اما انصاف این است که این وجه دوم، به وجه اول بر می‌گردد، یعنی منشأ و دلیل وجه دوم، همان وجه اول است. کسانی که شرط فاسد را مفسد نمی‌دانند، دلیلشان این است که شرط، از ماهیت عقد خارج است، يك التزامی در ضمن التزام دیگر است. پس اگر این التزام خراب شد، التزام اول به حال خود باقی می‌ماند. پس این يك وجه دومی نیست.

نقد استاد بر دلیل صحت عقد

حالا که این دو وجه به يك وجه برگشت، باید ببینیم که آیا این يك وجه قابل جواب است یا قابل جواب نیست؟ به نظر ما این بیان مرحوم ایروانی(ره) – با بیان دوم یا اول و یا هر دو را به يك بیان برگردانیم – بیان درستی نیست. برای اینکه گرچه ما می‌گوییم شرط، خارج از ماهیت عقد است و شرط، يك التزامی در ضمن التزام دیگر است، و گرچه قائل هستیم که شرط فاسد، مفسد نیست، و لکن مسأله ما نحن فیه، بین فساد و صحت دور نمی‌زند. ما نحن فیه دائر بین «وجود و عدم» و «اثبات و نفی» است. بايع می‌گوید «من این را با شرط می‌فروشم»، اما مشتری آن شرط را نفی می‌کند، پس تطابق حاصل نیست.

فرمایش مرحوم امام(ره) در ملاک تطابق

ما قبلاً يك مبنایی از امام(رض) ذکر کرده بودیم (هم در تحریر الوسيلة و هم در کتاب البیع، ج 1، ص 354) که فرموده‌اند «لو قلنا بالانحلال، و أنه التزام في التزام كما لا يبعد في بعض الموارد، يكون القبول بلا شرط، قبولاً و مطابقاً للإيجاب»؛ در این بحث تطابق، امام(ره) فرموده‌اند؛ ملاک این است که آیا انحلال وجود دارد یا ندارد؟ در موردی که انحلال هست، عدم تطابق ضرری وارد نمی‌کند، اما آنجایی که انحلال نیست، عدم تطابق ضرر وارد می‌کند. اگر ما بگوییم عقد، به يك ایجاب و يك شرط انحلال پیدا می‌کند، دو چیز است، حالا اگر نسبت به شرطش نافی است یا نسبت به شرطش فسادی وجود دارد، خود ایجاب و قبولش درست و تمام است. در همین بحث که بايع می‌گوید «بعثك مشروطاً»، و مشتری می‌گوید «قبلت بلا شرط»، ایشان می‌فرماید اگر ما این مبنای انحلال را قائل شدیم و گفتیم در این مورد، انحلال وجود دارد، می‌فرمایند اینجا این عقد صحیح است، شرط هم کنار می‌رود.

نقد استاد بر مبنای مرحوم امام(ره)

نکته‌ی که ما در اینجا داریم این است که عرض می‌کنیم حتی اگر در اینجا قائل به انحلال هم شویم، باز تطابق وجود ندارد و عرفاً این ایجاب و قبول مطابقت ندارد و به صحت عقد ضرر وارد می‌کند. زیرا بحث در اینجا دائر مدار نفی و اثبات است؛ بایع می‌گوید «من این جنس را فروختم به شرط اینکه من سه روز خیار داشته باشم»، مشتری می‌گوید «من خریدم بشرطی که شرط نباشد»، مشتری جزئی از ایجاب را نفی می‌کند. يك وقت می‌گوییم فاسد است، خود به خود اصلاً اثری ندارد، آنجا انحلال اشکالی ندارد. اما اینجا فاسد که نیست، قصد جدی بایع هم به این شرط تعلق پیدا کرده، مشتری می‌گوید «من بلا شرط می‌خرم»، تطابق حاصل نشده است. لذا به نظر می‌رسد که مسأله انحلال در جایی فایده دارد که آن جزء دیگر فاسد باشد، وقتی فاسد بود، انحلال اثر خودش را می‌گذارد، اما اگر در آن جزء دیگر، مسأله نفی و اثبات باشد، به نظر می‌رسد که اینجا انحلال تأثیری نداشته باشد.

دلیل محقق خوئی(ره) بر بطلان عقد در فرع اول

محقق خوئی(ره) - کتاب البیع مصباح الفقاهة، ج 1، ص 342- يك وجهی را برای بطلان عقد بیان کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند که در این مواردی که بایع یا مشتری، يك شرطی را در عقد می‌آورد، - بعداً در بحث شروط خواهیم گفت که شرط سه نوع است؛

اول اینکه: إما راجع الى تعليق العقد على التزام المشروط عليه بشيء؛ يك وقت شرط طوری است که در عقد، شرط می‌آید به این معنا که مشروطاً علیه ملتزم به يك چیزی می‌شود، مثال می‌زنند مثل اینکه در عقد زواج زن بر مرد شرط می‌کند يك حج را، مرد می‌شود مشروطاً علیه، اینجا مفاد شرط فقط این است که مشروطاً علیه ملتزم به يك چیزی شده است.

دوم اینکه: گاهی شرط به این بر می‌گردد که لزوم عقد، معلق بر يك شیء است، مثلاً می‌گوید «من این عبد تو را می‌خرم بشرط اینکه کاتب باشد»، اینجا اگر عبد را خرید و دید کاتب نیست، لزوم عقد، معلق بر کتابت است، اینجا دیگر نمی‌گوییم مشروطاً علیه وجود دارد، بلکه می‌گوییم ماهیت شرط طوری است که لزوم عقد، معلق بر اوست.

سوم اینکه: گاهی اوقات، هم عقد معلق است و هم لزوم عقد. در فرض اول که مشروطاً علیه ملتزم بود، عقد هم معلق است، زن می‌گوید «من خودم را به زوجیت تو در می‌آورم معلق بر اینکه مرا به حج ببری»، عقد معلق است و مشروطاً علیه ملتزم به يك شیء است. در فرض دوم؛ لزوم عقد معلق است. در فرض سوم؛ گاهی اوقات هم لزوم، هم خود عقد، هر دو معلق است، مثالی که می‌زنند به همین در باب بیع، بایع شرط کند يك عملی را در بیع، هم لزوم عقد و هم خود عقد، معلق بر این شرط باشد.

حالا نکته‌ای که محقق خوئی(ره) می‌فرمایند این است که؛ شرط در جمیع این اقسام و موارد، به يك جعل خیار بر می‌گردد، به اینکه اگر بر خلاف این شرط عمل شد، خیار دارد، و «جعل الخيار إنما يرجع الى تحديد المنشأ»؛ جعل خیار بدین معناست که آنچه را بایع إنشاء کرده، مقیداً انشاء کرده است «و في التحديد و التقيد، اذا انتفى القيد ينتفى المقيد».

پس خلاصه بیان محقق خوئی(ره) این شد که در ما نحن فيه که بایع می‌گوید «بعثك مشروطاً» و مشتری می‌گوید «قبلت بلا شرط»، این معامله باطل است، از باب اینکه شرط در تمام این اقسام ثلاثه، مألش به تحديد و تقيد منشأ است، وقتی منشأ مقید شد، «اذا انتفى القيد ينتفى المقيد»؛ یعنی بایع از اول که بیع را انشاء کرده، مقیداً انشاء کرده است و مشتری هم آن را نفی می‌کند، پس معامله باطل است.

نقد استاد بر محقق خوئی (ره) و نظر استاد

اشکال ما بر ایشان این است که اگر ما از آن حرف قبلی؛ که گفتیم انحلال در کجا فایده دارد و در کجا فایده ندارد، صرف نظر کنیم، روی همان مبنای کلی امام (ره) که بگوییم هر جا انحلال باشد عرف می‌گوید تطابق لازم نیست، و اگر عرف می‌گوید بایع که عقد را مشروطاً منعقد کرده، این عقد؛ به يك عقد و يك شرط انحلال پیدا می‌کند، اگر انحلال باشد، و لو تطابق هم نباشد، اشکالی ندارد، در آن قسمتی که تطابق نیست، عقد از صلاحیت صحت می‌افتد، اما در قسمت دیگر انحلال، که تطابق هست، عقد صحیح است.

اگر ما این مبنا را پذیرفتیم، اشکال ما به آقای خوئی (قده) این است که شما کلام را رساندید به اول بحث، می‌فرمایید شرط بر می‌گردد به تحدید منشأ، این «تحدید منشأ» بر دو قسم است؛ گاهی انحلالی است و گاهی غیر انحلالی. شما ملاک را نمی‌توانید تحدید منشأ قرار دهید، تحدید منشأ مفروض کلام ماست، یعنی بایع يك انشایی کرده، این انشاء را محدّد و مشروط به این شرط کرده است، باید ببینیم آیا در این انشاء محدّد به این شرط، انحلال وجود دارد یا نه؟ بعبارة آخری؛ «تحدید منشأ»، اعم از انحلال و عدم انحلال است، لذا باید بحث را روی مسأله انحلال مطرح کنید. نتیجه عرض ما این شد؛ در جایی که بایع «مع شرط» می‌گوید، ولی مشتری «بلا شرط» قبول می‌کند، معامله باطل است.

فرع دوم: اطلاق در کلام بائع و اشتراط در کلام مشتری

حالا عکس این قضیه چطور؟ اگر بایع بصورت مطلق بگوید، اما مشتری با شرط قبول کند، اینجا در این که معامله با لحاظ این شرط واقع نشده، تردیدی نیست. برای اینکه این مشتری که در قبولش شرط را می‌آورد، این شیء، **لم یرد الايجاب علیه**، ایجاب بر آن واقع نشده است، مثلاً اگر بایع گفت «من خانه را فروختم»، و مشتری گفت «من خانه را با ماشین خریدم»، بایع که نگفته بوده، لذا يك چیز لغو و اضافۀ ای آورد، پس در اینجا تردیدی نیست که مشروطاً چیزی واقع نمی‌شود. إنما الکلام در اینکه با قطع نظر از این شرط، آیا خود عقد واقع می‌شود یا نه؟

امام (ره) در متن تحریر فرموده‌اند: «فیه اشکال»؛ یعنی ما هم وجه برای صحت عقد داریم، هم وجه برای بطلان عقد. آیا در جایی که بایع بصورت مطلق می‌گوید «خانه را فروختم»، مشتری می‌گوید «با ماشین قبول کردم»، خود خرید و فروش خانه درست واقع شده است یا نه؟ در مورد ماشین که مسلماً واقع نشده است. و اما عقد نسبت به خانه محقق می‌شود یا نه؟ فرموده‌اند «فیه اشکال»؛ وجه صحت عقد این است که؛ از این باب که «شرط، در ماهیت عقد دخالت ندارد» یا «شرط، التزام فی التزام است»، می‌گوییم این شرطی که مشتری کرده است، يك چیز اضافه و لغوی است و این لغو را کنار می‌گذاریم، بقیه‌اش صحیح است. پس معامله صحیح است.

اما وجه برای عدم صحت این است که؛ تردیدی نیست که رضای به ایجاب لازم است. بایع گفته «خانه را فروختم»، مشتری می‌خواهد به این ایجاب بایع، رضایت دهد، منتها رضایتش را مقید به این آورده که تو ماشین را هم به من بدهی. از آنجا که این رضای به ایجاب، مقید است، مشکل درست می‌کند. ممکن بود در ابتدای امر بگویند چه فرقی بین این دو صورت است؛ که بایع مشروطاً بگوید و مشتری بلا شرط قبول کند، با این فرع که بایع مطلق می‌گوید و مشتری مع شرط قبول می‌کند؛ می‌گوییم فرق عمده‌اش این است که در فرض دوم، رضایت مشتری به ایجاب، مقید به این شرط است، و چه بسا اگر این شرط نباشد اصلاً رضایت وجود نداشته باشد. پس این که امام (ره) می‌فرمایند «فیه اشکال»، ما؛ هم وجه صحت عقد را بیان کردیم؛ هم وجه بطلان عقد را.

نظر استاد در فرع دوم

به نظر ما ظاهر این است که در این فرع نیز باید قائل به بطلان شد. زیرا اولاً: چنانکه خود امام(ره) در کتاب البیع تصریح دارند، این موارد تطابق و عدم تطابق، يك امر عرفی است، به عرف بگوییم بایع گفته «من فروختم»، مشتری گفته «من با این شرط قبول کردم»، آیا با هم مطابقت می‌کنند؟ می‌گویند نه. ثانیاً: قبلاً گفتیم یکی از اموری که در عقد معتبر است، ربط است.

این مشروط به این مطلق ارتباطی ندارد. باید مرتبط به یکدیگر باشند. بنابراین؛ هم عرفاً تطابق وجود ندارد، و هم ربط وجود ندارد. لذا در اینجا باید بگوییم این عقد هم باطل است و منعقد نمی‌شود. این تمام الکلام در مسئله شرط. آخرین فرضی که باقی می‌ماند - که حتماً پیش مطالعه بفرمایید - مربوط به اجزاء ثمن و مثنی است؛ که بایع می‌گوید «من همه خانه را فروختم به هزار تومان»، مشتری می‌گوید «من نصف را خریدم به پانصد تومان»، آیا این عقد صحیح است یا نه؟

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.